

والتینیة و آموزة مونیستی

مجتبی زروانی*

افسانه فلاح نژاد دلپوندانی**

چکیده

گنوستیسیم مشربی باطنی است که غالب پژوهشگران، اعتقاد به ثنویت را یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن می‌دانند، چرا که تضاد میان خیر و شر (نور و ظلمت) و در نتیجه شکاف میان آفرینندگان این دو قلمرو، تا بدانجا پیش می‌رود که غالب گنوسی‌ها معتقد بودند که نه تنها خدای متعال جهان را خلق نکرده، بلکه از آن بی‌خبر است. اما با توجه به اسناد موجود روشن می‌شود که والتینیة به عنوان بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین جنبش گنوسی، به دور از تفکر ثنوی، تصویری مونیستی از خدا ارائه می‌دهد. والتینوس مانند سایر گنوسی‌ها با تفکیک قدرت مطلق از خدای خالق، جهان مادی را حاصل فعل دمیورژ می‌داند که خدایی فرودست است، اما حوزه قدرت دمیورژ را نه قلمروی مستقل، بلکه در ذیل قلمرو قدرت مطلق قرار می‌دهد و بدین ترتیب مسیری را پیش می‌گیرد که متفاوت از ثنویت گنوسی است. در این مقاله با روش تحلیل محتوا تلاش شده است تا دلایل لازم برای روشن شدن تفکر مونیستی والتینی‌ها ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: انجیل حقیقت، ایرنائوس، ثنویت، گنوستیسیم، مونیسم، والتینیة.

* دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، رایانامه: zurvani@ut.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشکده الهیات دانشگاه تهران. رایانامه: fallahnezhad.1395@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۱

مقدمه

شاخص‌ترین و شناخته‌شده‌ترین چهره در گنوستیسیزم،^۱ والیتینوس (۱۷۵-۱۱۰ م) است. به احتمال، والیتینوس حدود صد میلادی در اسکندریه مصر متولد شد. هرچند تاریخ دقیقی از زمان درگذشت او در دست نیست، اما می‌دانیم که پیش از آنکه ایرنائوس^۲ - اسقف شهر لیون^۳ - در سال ۱۸۰ میلادی کتاب *بر ضد بدعت*^۴ را علیه عقاید گنوسی و پیروان والیتینوس بنویسد، از این جهان رخت برسته بود. ایرنائوس که یکی از بانفوذترین آباء کلیسا در زمان خود بود، تمام تلاش خود را به کار بست تا پیروان گنوستیسیزم را به اتهام دوری از درست‌آینی، از کلیسا اخراج کند که یکی از مهم‌ترین این اتهامات اعتقاد به ثنویت بود.

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا دلایلی معتبر برای اثبات نگرش غیرثنوی آراء والیتینوس وجود دارد یا خیر؟ آیا با کشف متون والیتینی^۵ در طومارهای نجع حمادی، مطابق با ادعای برخی پژوهشگران می‌توان به این نتیجه رسید که این مشرب گنوسی به حقیقتی واحد در ورای عالم کثرت معتقد بوده است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها با بیشترین اتکا به منابع اصلی والیتینی مانند *انجیل حقیقت*^۶ که به اذعان پژوهشگران، تألیف خود والیتینوس بوده است و استناد به تقریرات ایرنائوس که معاصر والیتینوس بوده و کتاب *بر ضد بدعت* او یکی از منابع اصلی در شناخت گنوستیسیزم به شمار می‌آید (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۷)، کوشش شد تا زوایای مختلف مسأله، مورد بحث و بررسی قرار گیرد تا حقیقت آراء والیتینوس و تباین آن با ثنویت گنوسی آشکار گردد.

گنوستیسیزم و تفکر ثنوی

شکاف میان روح به عنوان خیر و ماده به عنوان شر، پایه‌اساسی گنوستیسیزم است که برخی آن را منحصربه‌فردترین و تعیین‌کننده‌ترین عنصر گنوستیسیزم دانسته‌اند، چرا که رد پای بسیاری از دیگر تفکرات گنوسی را می‌توان در سایر نظام‌های اعتقادی مشاهده نمود. به عنوان نمونه «دوگانگی اخلاقی» میان نور و ظلمت، با دیگر ادیان خاور نزدیک، مشترک است، اما «دوگانه‌گرایی منحصربه‌فرد گنوستیسیزم، تمایز قلمرو روحانی جهان به عنوان خیر اخلاقی و حوزه فیزیکی به عنوان شر است» (Baker, 2007, p., 28). این ثنویت به نحوی نیکو در نمادپردازی نور و ظلمت بیان شده است.

متون متعلق به نظام‌های گنوسی بزرگ قرن دوم، شرح کاملی ارائه می‌دهند که پیدایش شر در پلرومای^۷ الهی، سرانجام چگونه به خلق جهان مادی و جسم به عنوان

زندان خودِ حقیقی فرد منجر شد. در گنوستیسیزم به جهان با نگاهی بدبینانه نگریسته می‌شود، زیرا جهان، مادی است و ماده، شر است. سپس گنوسی‌ها با این پرسش مواجه شدند که خدایی که خیر مطلق است، چگونه می‌تواند خالق شر باشد. آنها برای حلّ مسأله شر، به این تفکر روی آوردند که خدای خیر مطلق، نمی‌تواند خالق جهان مادی باشد، بدین ترتیب جهان، حاصل خلقتِ خدایی فرودست - به نام دمیورژ-^۸ و در تقابل با وجود متعال دانسته شد. در نتیجه خدای عهد عتیق (یهوه) که خالق و صانع عالم است، با دمیورژ یکی گردید و خدای شر و فرودست به شمار آمد. در یونان غیرمسیحی سازنده زمین و آسمان، دمیورژ (صانع) نام داشت. نامی که افلاطون نیز در نوشته‌های خود آن را به کار برد. اگرچه این واژه از سوی آباء کلیسا و دیگران برای بیان «خالق»^۹ به کار می‌رود، اما به معنای کسی که از عدم خلق می‌کند نیست، زیرا یونانی‌ها برای خداوندی که خلق از عدم را صورت می‌دهد، از واژه کتیستیس^{۱۰} استفاده می‌کردند. بنابراین دمیورژ خدای صانعی است که تنها به موجودات شکل و صورت می‌بخشد و نسبت به خدایی که غایت عالم و متعالی‌ترین حقیقت وجود است، خدایی فرودست به شمار می‌آید.

از این رو اعتقاد به ثنویت در ارتباط با شکاف میان ماده و روح، در اینجا یعنی در بیان اسطوره خلقت، به ثنویت در خداشناسی انجامید و این‌گونه یکی از پرچالش‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین آموزه‌های گنوستیسیزم شکل گرفت. آموزه‌ای که بیشترین تناقض را با الهیات ارتدکس دارد و آن تصویری ثنوی از خداست (Owens, 1988, p., 10-11). این آموزه، به تقابل‌هایی با یهودیان و آباء کلیسای صدر مسیحیت انجامید، چرا که خدای یهود در عهد عتیق، خدایی است که در عین شکل و صورت بخشیدن به زمین بی‌شکل، موجودات را طی مراحل گوناگون از عدم^{۱۱} خلق می‌کند (سفر پیدایش، ۱-۲۸: ۱) و به هیچ عنوان خدایی فرودست نیست. او کمال مطلق و یگانه خدای بنی‌اسرائیل است.

اسطوره خلقت در گنوستیسیزم، ضد یهودی و ضد خدای خالق عهد عتیق است. گنوستیسیزم، خدای یهود را خدایی مادون و متمایز از خدای حقیقی و بلندمرتبه و فعل او را شر می‌داند. تمایز گنوسی میان خدای خیر به عنوان پدر و خدای مادون به عنوان خالق با واکنش تند و خصمانه آباء کلیسا مواجه شد، چرا که آنان معتقد بودند که تنها یک خدا وجود دارد که همه چیز را آفریده است.

بدین ترتیب کلیسای مسیحیت در قرن دوم و سوم عمیقاً تحت تأثیر مناقشه علیه گنوستیسیم بود و بسیاری از قواعد و سنت‌های اصلی در الهیات ارتدکس، برای مقابله با گسترش گنوستیسیم و منزوی نمودن آن شکل گرفت (Filoramo, 1990, p. 5). از جمله اعتقادنامهٔ رسولان که این‌گونه آغاز می‌شود: «من به خدای یگانه، پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین باور دارم». این اعتقادنامه به روشنی بر یکی بودن خدای قادر مطلق و خدای خالق زمین و آسمان اشاره دارد که مغایر با تفکرات گنوسی به نظر می‌رسد، از این رو عده‌ای دلیل تدوین این اعتقادنامه را اخراج پیروان مرقیون^{۱۲} از کلیسای ارتدکس دانسته‌اند، اما ایرنائوس خود بیان می‌دارد که اعتقادنامه‌ای که به نحوی کارآمد پیروان مرقیون را از کلیسا بیرون انداخت، در برابر والتینی‌ها هیچ‌گونه کارآیی نداشت، چرا که آنان نیز همین اعتقادنامه را به زبان می‌آوردند. با این وجود ایرنائوس معتقد بود که والتینی‌ها به‌رغم اقرار زبانی به خدای واحد، تصویر عوامانه از خدا را از حقیقت خداوندی که غایت عالم است، متفاوت می‌دانستند (Pagels, 1989, p. 28-32).

بسیاری از پژوهشگران ثنویت را ویژگی بنیادین تمامی جریان‌های گنوسی می‌دانند. هانس یوناس^{۱۳} بر این باور است که گنوستیسیم در حوزه هستی‌شناسی (خدا و جهان، روح و ماده، نفس و بدن، نور و ظلمت، خیر و شر، حیات و مرگ) ثنویتی^{۱۴} افراطی را به نمایش می‌گذارد که ارتباط خدا و جهان، همین‌طور انسان و جهان را تعیین می‌کند. او ثنویت افراطی را ویژگی اصلی تمامی اشکال گنوستیسیم می‌داند (Jonas, 1963, p. 31-32 & 42). اما این تعمیم به وضوح نادرست است، چرا که برخی از گنوسی‌ها، ثنوی^{۱۵} نبودند و تفکر مونیستی^{۱۶} داشته‌اند، زیرا با توجه به اسناد موجود به نظر می‌رسد جریان والتینی که با پیچیده‌ترین تعالیم، مهم‌ترین و بانفوذترین جنبش گنوسی در قرن دوم پس از میلاد بوده است، مسیری متفاوت از سایر جریان‌های گنوسی را پیموده و پیروان آن دیدگاهی توحیدی نسبت به خدای متعال داشته‌اند.

بافتار تفکر والتینیه

پس از حملهٔ اسکندر به ممالک شرقی در قرن چهارم پیش از میلاد و تأثیر و تأثر متقابل میان تفکر یونان و فرهنگ شرقی، دوره‌ای از تاریخ تفکر شکل گرفت که به دورهٔ یونانی‌مآبی از آن یاد می‌شود و بازهٔ زمانی قرن دوم پیش از میلاد تا قرن پنجم پس از میلاد مسیح را در بر می‌گیرد. ویژگی مهم این دوره، دینی شدن فلسفهٔ یونان و از سویی دیگر فلسفی شدن دین بود (ایلخانی، ۱۳۸۰: ۳۲).

«اینکه نفس انسان، یا دست کم بخش متعالی تر آن منشأ الهی دارد و به طریقی به وجود خاکی او تنزل یافته و برای بازگشت به آسمان، ناگزیر به تلاش است، ایده رایج در دنیای یونانی-رومی و بخش مهمی از فلسفه افلاطونی از زمان فایدروس^{۱۷} افلاطون بوده است. دیدگاه گنوسی نیز دربارهٔ مبدأ و مقصد خود درونی فرد، متناسب با این طرح کلی است، به طوری که جزئیات آن با استفاده از مقولات فلسفی، دینی و اسطوره‌ای مورد توجه قرار گرفته است. در تفکر هلنی جهان به صورت نظامی از دوایر متحد‌المركز که اطراف زمین را فرا گرفته و به سمت بالا ارتقاء می‌یابد، تصور می‌شد که بر بالای این دوایر، قدرت متعال مسکن داشت (Wilson, 1958, p. 69). در واقع در این تفکر جهان دارای جوهر واحدی است و مادهٔ اولیه‌ای در ازل وجود داشته که تمامی نقش‌ها و صورت‌ها و فعلیت‌های موجود در جهان حاصل آن است. این ماده‌المواد، خاستگاه عالم بوده و کل هستی ظهورات آن است. رد پای این تفکر را می‌توان در اندیشه‌های شمعون مَغ^{۱۸} دنبال کرد که می‌گفت «آتش، اصل نخستین و اساسی همه چیز است و از این اصل نخستین - یعنی آتش - شش آتون نرینه و مادینه به صورت سه زوج ایجاد شدند» (Walker, 1983, p. 137). با توجه به نقش عمیق تفکر شمعون بر جریان گنوستیسیم، تأثیرپذیری والنتینوس از او دور از ذهن نمی‌نماید، ضمن اینکه خود والنتینوس نیز با فلسفه یونان کاملاً آشنا بوده و گفته شده است که «او در فلسفه یونان و آثار مسیحی زمان خود بسیار متبحر بوده است» (Ibid, p. 147).

آباء کلیسا برای به انزوا کشاندن گنوستیسیم و رد تعالیم آنها در پی اثبات این مطلب بودند که تعالیم آنها نه از کتاب مقدس، بلکه از اعتقادات ادیان کفرآمیز و آراء و عقاید فیلسوفان یونان نشأت گرفته است و حتی «گنوستیسیم را یونانی‌سازی مسیحیت تعریف کرده‌اند» (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۷ و ۵۸۲). ایرنائوس معتقد بود که نظام والنتینوس، از اسطوره‌های موجود در آثار آنتیفانس،^{۱۹} هومر^{۲۰} و هزبود^{۲۱} و نیز از فلسفه فیثاغورث،^{۲۲} امپدکلس،^{۲۳} دموکریتوس،^{۲۴} آناکساگوراس،^{۲۵} کلیون،^{۲۶} افلاطون^{۲۷} و اپیکور^{۲۸} برگرفته شده است (Irenaeus, 2:14:1-6). او برای اثبات این اعتقاد خود بیان می‌کند در میان شمایی که گنوسیان می‌پرستیدند، علاوه بر شمایل مسیح، شمایل فلاسفه یونان یعنی فیثاغورث، افلاطون، ارسطو^{۲۹} و امثال آنها نیز وجود داشته است (Ibid, 1:25:6). هیپولیتوس^{۳۰} نیز معتقد است که نظام والنتینوس از فیثاغوریان و

افلاطونیان الهام گرفته است و «پدر نامولود» والتینوس، همان «واحد» فیثاغورث و «پادشاه همه» افلاطون است (Hippolytus 6:3, 6:29).

ایرنائوس به این تفکر والتینی که عالم پایین «تصویر» یا «سایه»هایی از عالم بالا به شمار می‌آیند، اشاره می‌کند و این تلقی را اقتباس از تفکر دموکریتوس و افلاطون می‌داند، زیرا معتقد است «دموکریتوس نخستین کسی بود که اعتقاد داشت اشکال نمایان^{۳۱} فراوان و گوناگونی از عالم کائنات به این جهان فرود آمد» (Irenaeus, 2:14:3). بدین ترتیب ایرنائوس معتقد است که والتینی‌ها خود مبدع این تفکر نبودند، بلکه تنها مفهوم «اشکال» دموکریتوس و «مثال»^{۳۲} افلاطون را تغییر داده و در آموزه‌های خود گنجانده‌اند.

از دیگر تفکرات رایج در سده‌های نخست مسیحیت، اندیشه رواقی است. در این تفکر، نفس بارقه‌ای از آتش الهی است که در زندان جسم اسیر است. رواقیون نیز مانند گنوسی‌ها معتقد بودند شناخت انسان و فهم جهان میسر است. آنان معتقد بودند اصل و عنصری به عنوان مبدأ عالم وجود دارد که همه چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و همه چیز در آن مستحیل می‌شود. جهان مادی، جهان کثرت است، اما تمامی این تکثر، وجوه مختلفی از سیلان وجود و مولود آتش فعال است. بدین ترتیب در تفکر رواقی نیز تمامی موجودات، تجلیات قدرت متعال به شمار می‌آیند. چنانکه مارکوس اورلیوس^{۳۳} معتقد است: «یک حیات واحد وجود دارد که در بین اجسام محدود، تا بی‌نهایت تقسیم و تسهیم می‌گردد» و بنا به قول اسکندر افرویدیسی:^{۳۴} «جوهر و ذات کلی، واحد است و در پیرامون او و همه جا، سیلان و کششی منبسط است». جهان یک کل به هم پیوسته است که کوچک‌ترین حادثه در مجموعه جهان اثر می‌گذارد. تمام اجسام در تأثیر و تأثر متقابل هستند و از این رو همه چیز در همه چیز قرار دارد و خدا در پیرامون جهان در سیلان است (برن، ۱۳۶۲: ۷۵-۸۵).

والتینی‌ها جریانی است که در این تضارب آراء زمان خود شکل گرفت و در آبشخور فکری و عقیدتی صدر مسیحیت و در بستری یهودی-مسیحی بالید و به اطراف شاخه پراکند.

والتینی‌ها و تفکر غیرثنوی

والتینوس پیروان بسیار داشت و هیچ‌گاه در طول حیات خود به عنوان بدعت‌گذار شناخته نشد، اما از تعالیم او تفاسیر لیبرالیستی صورت گرفت که خصومت آباء کلیسا

همچون کلمنت اسکندرانی،^{۳۵} ایرنائوس و ترتولیان^{۳۶} را برانگیخت و پس از مرگش با اعلام بدعت جریان والنتینی از سوی برخی آباء کلیسا، تقریباً تمامی نوشته‌های او از میان رفت. یکی از مهم‌ترین موارد اتهام از سوی کلیسا که جریان والنتینی را هم‌راستا با سایر جریان‌های گنوسی بدعت‌گذار معرفی نمود، تفکر ثنوی است. درحالی که بسیاری از پژوهشگران، ویژگی اصلی والنتینیسم را بنیان مونیستی^{۳۷} آن می‌دانند (Schoedel, 1980, p. 390). *دایرةالمعارف فلسفه راتلج*، مونیسم را توصیف فلسفه‌هایی می‌داند که بیان می‌کنند در نهایت تنها یک چیز وجود دارد و کثراتی که در عالم دیده می‌شوند، تنها جنبه‌های مختلفی از آن حقیقت واحد هستند، یا به عبارت دیگر نتیجه تصور ما از واحد هستند (Craig, 1998, monism entry). در ادامه روشن خواهد شد که این تعریف، توصیفی دقیق از والنتینیسم است.

مهم‌ترین ویژگی فکری والنتینیة اعتقاد به قدرتی واحد، مطلق و متعال در ورای عالم کثرت است. متون به دست آمده از طومارهای نجع حمّادی نیز مؤید همین مطلب هستند. در طوماری با عنوان تفسیر معرفت^{۳۸} (۹:۲۹) از تعالیم منجی این‌گونه یاد می‌کند که: «... پدر شما که در آسمان است، یکی است». در متن والنتینی دیگری به نام بیان والنتینی^{۳۹} (۱۹-۲۵:۲۲) تقریری از خدا آمده است که: «... پدر که ریشه همگان است، آن وصف‌ناپذیری که در مونا^{۴۰} مسکن دارد، او به تنهایی در سکوت ساکن است، او مونا^{۴۰} بود و هیچ‌کس پیش از او نبود ...».

متن دیگر از متون والنتینی کشف شده در نجع حمّادی، رساله سه‌بخشی^{۴۱} (۳-۶:۵۲) است که منشأ تمام موجودات را این‌گونه توصیف می‌کند: «خدا و پروردگار یگانه ... زیرا فرزندی نزاده است ... بدین معنا که تنها پدر و خدا، کسی است که کس دیگری را نزاده است ...». از سویی پدر می‌خواهد که شناخته شود. او فکر می‌کند و تفکر او مجموعه‌ای از آئون‌ها^{۴۲} را پدید می‌آورد. این آئون‌ها در واقع تجلیات پدر هستند. «بر اساس کتیبه والنتینی فلاویا سوفه،^{۴۳} تجلیات الهی نمی‌تواند چیزی جز صور الهی آئون‌ها باشد» (Quispel, 1996, p. 336). در قلمرو الهی (پلروما)، پدر در مرکز و پس از او پسر و سپس جمع کثیری از آئون‌ها قرار دارند. فرایند شکل‌گیری پلروما بدین‌گونه است که آئون‌ها به صورت جفت‌های زن و مرد وجود دارند. این جفت بودن نشان می‌دهد که چگونه حرکت از وحدت به سوی کثرت پیش می‌رود. آئون‌های مؤنث و مذکر، متفاوت از هم و در عین حال مکمل یکدیگرند. این آئون‌ها یکی پس از دیگری

از خدا صادر می‌شوند که در واقع تجلی خداوند وصف‌ناشدنی‌اند. در اسطوره‌شناسی گنوسی کلاسیک، سوفیا^{۴۴} (حکمت)^{۴۵} آئونی مؤنث و الگوی اولیۀ زوج لوگوس^{۴۶} مذکر است. او بُعد زنانه آفرینش الهی است. سوفیا در بافت خلقت و آگاهی حضور دارد. در روایت گنوسی از خلقت، سوفیا به دلیل خواست نامشروع خود برای شناخت قدرت متعال، از قلمرو الهی طرد شد. او می‌خواست خدای متعال را ببیند. اشتیاقی شدید برای شناخت پدر در او بود و او به دنبال آن بود تا عظمت پدر را درک کند، اما از قلمرو آسمان‌ها (پلروما) بیرون انداخته شد. بنابراین سوفیا نه به دلیل گناه اولیۀ، بلکه در پی طلب شناخت خدا از پلروما رانده شد.

پس از ورود سوفیا به اعماق کیهان، تجلی ناقصی از او جدا شد. این کودک ناقص به نیروی کیهانی آتشی بدل شد و به دروغ ادعا کرد که خدای یگانه و متعال است. او قصد داشت تا به عنوان حاکم جهان مادی، انسان را در اسارت خود نگه‌دارد. او دمیورژ است که اسطوره‌های گنوسی نام‌هایی همچون ساکلاس^{۴۷} و یلدابوث^{۴۸} به او داده‌اند. در انجیل حقیقت آمده است که جهل و ناآگاهی، لغزش را به دنبال دارد. محتمل است که این عبارت، مربوط به لغزش سوفیا و فرزند رشدنیافته او دمیورژ (یهوه) باشد، چرا که دمیورژ با جهل و ناآگاهی از خدای متعال، خود را قدرت مطلق جهان دانست و دچار لغزش شد. گفته شده است که دمیورژ (خدای جهان‌آفرین) بدون آگاهی از حقیقت دست به خلقت زده و به همین دلیل آفرینش او تنها از صورت زیبایی برخوردار است، اما واقعییتی گمراه‌کننده است که در حقیقت با نقصان روبروست (انجیل حقیقت ۲۵-۱۰: ۱۷). بنابراین خلقت جهان، حاصل فعل خدایی ناقص و فرودست به نام دمیورژ است که از سوفیا به دنیا آمده است.

اما نکته قابل توجه آن است که در تفکر والتینی به‌رغم ایجاد سلسله‌مراتبی از آئون‌ها و خدای خالق که خدایی فرودست است، قدرت متعال و مطلق، همچنان محیط بر کل قلمرو ایجاد شده است، به‌گونه‌ای که دمیورژ و سایر آئون‌ها در درون قلمرو قدرت مطلق و ذیل قدرت او قرار می‌گیرند. والتینوس رابطه خدا با دیگر چیزها را این‌گونه توصیف می‌کند: «کل، در درون او بود، غیرقابل تصور. بی‌ظیوری که برتر از همه اندیشه‌ها است» (انجیل حقیقت ۱۷-۹: ۵). والتینوس معتقد است «او کسی است که همه چیز را ایجاد کرده است و همه چیز در اوست» (انجیل حقیقت ۷-۸: ۱۹). بدین ترتیب منابع والتینی خدا را به گونه‌ای توصیف می‌کنند که همه چیز را در خود دارد. ایرنائوس نیز

معتقد است که والنتینی‌ها اعتراف می‌کنند که: «پدر همه، دربردارنده همه چیز است و هیچ چیز خارج از قلمرو الهی وجود ندارد ...» (Irenaeus, 2:4:20). ضمن اینکه به باور والنتینوس، این پدر که دربردارنده همه چیز است، در عین حال غیرقابل شمول بوده و هیچ‌گاه مشمول قرار نمی‌گیرد: «او همه چیز را احاطه می‌کند، درحالی‌که هیچ چیز محیط بر او نیست» (انجیل حقیقت ۲۶-۲۵:۲۲). این تقریرات حاکی از تفکری مونیستی است، زیرا بدان معنی است که تنها یک واقعیت وجود دارد و همه چیزهای دیگر به او وابسته بوده و بخشی از او هستند. البته تمامی گنوسی‌ها به قدرتی متعال با شأنی بالاتر از خدای خالق معتقدند، اما این اعتقاد در والنتینه و سایر جریان‌های گنوسی از تفاوتی مهم و اساسی برخوردار است. بدین ترتیب که به عنوان نمونه شمعون مجوس معتقد بود که خدای متعال نه تنها جهان را خلق نکرده است، بلکه حتی از آن آگاه هم نیست (Walker, 1983, p. 137). در تفکر مرقیونی نیز ثنویتی مطلق حاکم است، به طوری‌که دو ایزد به هیچ طریق به هم وابسته یا مرتبط نیستند (هالروید، ۱۳۹۶: ۸۳). بدین ترتیب قلمرو قدرت و فعل خدای خالق و خدای متعال، دو حوزه کاملاً مجزا و متمایز از یکدیگر را تشکیل می‌دهند. اما وقتی در انجیل حقیقت آمده است که همه چیز در درون پدر است و در عین حال هیچ چیز محیط بر او نیست (۷-۸: ۱۹ و ۲۶-۲۵: ۲۲)، حاکی از آن است که همه چیز در ذیل قدرت و قلمرونفوذ خدای متعال قرار دارد.

در گنوستیسیم درباره ارتباط خدا با هستی، تضادی شدید وجود دارد و کیهان به عنوان قلمرو تاریکی، مغایر با قلمرو نور الهی است، در واقع قلمرو الهی حوزه‌ای برتر و قلمرو کیهان مادون به شمار می‌آید، اما چنین برداشتی در تعالیم والنتینی دیده نمی‌شود و قلمرو الهی، نه تنها حوزه‌ای مستقل و دور از دسترس نیست، بلکه شامل همه چیز است. این موضعی است که به صراحت از سوی والنتینی‌ها بیان شده و ایرنائوس نیز در تقریرات خود در توصیف عقاید والنتینی بدان اشاره نموده است: «جهان خواه توسط خدای‌صانع^۹ و خواه توسط فرشتگان ایجاد شده باشد، از سوی عظمتی توصیف‌ناپذیر محاط شده است» (Irenaeus, 2:4:2).

بنابراین همه چیزها با وجود مفارقت و جدایی آشکار از خدا، همچنان بخشی از او هستند. اما بخشی از پدر بودن به معنای آگاهی از او و اشتراک در فعل الهی نیست. چرا که «کسانی که در پدر بودند، از پدر آگاهی نداشتند، زیرا او را نمی‌دیدند» (انجیل حقیقت ۲۸:۳۲ و ۲۹:۱). از آنجا که آنها تنها بخش کوچکی از واقعیت هستند، نمی‌توانند حقیقتی

که آنها را در بر گرفته است به طور کامل درک کنند. همانند حضور ماهی در اقیانوسی پهناور که هیچ گاه عظمت آن را درک نخواهد کرد. البتّه والتینوس ابراز شگفتی می کند از اینکه «آنها در پدر بودند و او را نشناختند، تنها امکان تجلی برای آنها میسر بود و قادر نبودند کسی را که در او هستند، درک کنند و بشناسند» (انجیل حقیقت ۳۲-۲۷: ۲۲).

به عقیده والتینوس «ناآگاهی نسبت به پدر سبب غم و اندوه و هراس شد و این غم و اندوه مانند مه فراگیر شد، به طوری که هیچ کس قادر نبود ببیند. بدین ترتیب خطا قوت گرفت» (انجیل حقیقت ۹-۱۵: ۱۷). او معتقد است تراکم مه و غبار غلیظ ناشی از جهل نسبت به خدا، جهان مادی را می سازد. بنابراین جهانی که در آن زندگی می کنیم واقعی نیست، ناشی از جهل است. از این رو هنگامی که معرفت، جایگزین جهل شود، جهان مادی نیز موضوعیت خود را از دست خواهد داد (Brakke, 2015, p. 81).

گاهی منابع والتینی از قلمرو مادی «بیرون» از پلروما^۵ سخن می گویند. اما این بدان معنی نیست که قلمرو مادی، خارج از قلمرو و نفوذ پدر است. نکته قابل توجه آن است که ایرنائوس در توصیف این تفکر والتینی می گوید: درون و بیرون پلروما برای اشاره به دانش و جهل به کار می روند و به معنای فاصله مکانی نیستند (Irenaeus, 2:4:2). زیرا اگر چیزی خارج از پلروما وجود داشته باشد آن را محدود خواهد کرد، بنابراین همه چیز در درون پلروما است و منظور از این سخن برخی والتینی ها که می گویند خدا مادر - سوفیا - را از پلروما بیرون کرد، تنها این است که «خدا او را از دانش و معرفت محروم کرده است» (Ibid, 2:5:1).

اما به بیان انجیل حقیقت (۱-۲۹:۸) «قلمرو محسوسات، همچنان قلمروی بد به شمار می آید. در رساله ای درباره رستاخیز^۶ (۲۸-۴۸:۲۱) نیز جهان مادی این گونه توصیف شده است: «کسانی که زنده اند، خواهند مُرد، آنها چگونه در وهم زندگی می کنند، به یقین آنها اصلاً در این عالم، زنده نیستند، غنی فقیر شده است و فرمانروایان سرنگون شده اند، همه چیز مستعد تغییر است، جهان یک شبح (وهم) است». بنابراین تنها آن چیزهایی که در پلروما هستند، موجودیت های حقیقی هستند و هر چیزی خارج از کمال، وجود حقیقی ندارد. اینها تنها صورت هایی از آن چیزهایی هستند که واقعاً وجود دارند (Irenaeus, 2:14:3) و چیزهایی که در جهان فیزیکی درک می کنیم، «تصویر» یا «سایه» هایی از قلمرو الهی توصیف می شوند (بیان والتینی ۱۳-۱۰: ۳۶) و (Irenaeus, 1:5:1, 2:6:3). این تفکر، تمثیل مشهور افلاطونی را به خاطر می آورد که دنیای فیزیکی را

با سایه‌هایی که روی دیوار غار افتاده است، مقایسه می‌کند. در واقع تنها خداست که واقعیت است، اما ما که با توجه به موقعیت خود از حقیقت آگاهی نداریم، سایه‌ها را با حقیقت اشتباه می‌گیریم و با نادیده گرفتن تصویر کلی، برای خود یک واقعیت دروغین و وهمی می‌سازیم. بدین‌گونه اگرچه چیزهای فیزیکی همچون تصویری از الوهیت به نظر می‌رسند، اما والنتینی‌ها معتقدند که فرد تنها می‌تواند درکی ناقص از خدا که در قلمرو مادی منعکس شده است، به دست آورد. نامی که برای تشریح این تصویر ناقص از خدا به کار برده شده، صانع^{۵۲} است. صانع خدایی است که به عنوان خالق قلمرو مادی و قانونگذار آن شناخته می‌شود که در واقع درکی ناقص از خدای متعال است. در سنت والنتینی این خدا تنها تصویری فرودست از خدای حقیقی است که نمی‌تواند کمال و ابدیت مطلق را متجلی سازد (Ibid, 1:17:2).

در *انجیل فیلیپ*^{۵۳} (۱۴-۱۹: ۵۳) ماهیت حقیقی واقعیات مورد توجه قرار گرفته و جهل ما نسبت به آن، دلیل باور اضداد دانسته شده است: «نور و تاریکی، حیات و مرگ، راست و چپ، برادر یکدیگرند و از یکدیگر جدا ناشدنی‌اند، از این جهت نه خوب، خوب است و نه بد، بد است، نه حیات، حیات است و نه مرگ، مرگ است» (Isenberg, 1990, p., 142). اضدادی که مخالف یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند، در حقیقت ارتباط نزدیکی با هم دارند و کسی نمی‌تواند یکی را بدون دیگری درک کند. در تفکر والنتینی این امر از طریق مفهوم *جفت* (زوج)^{۵۴} بیان شده است. این اصطلاح پیوند ویژگی‌های مکمل (*آئون‌ها*) برای ایجاد کمال (پلروما) که بالاترین سطح واقعیت است، اشاره دارد. طرفین جفت، اغلب به عنوان زن و مرد شناخته می‌شوند. مرد با «صورت»^{۵۵} و زن با «ماده»^{۵۶} مطابقت دارد. هیچ‌گاه مفهوم مردانگی بدون زنانگی و نور بدون تاریکی نمی‌تواند وجود داشته باشد. تمایز دوگانه میان «بدن» و «ذهن»، «نفس» و «ماده» بی‌معنی است. همه چیز در نهایت یکی هستند و وهم که نتیجه جهل است، از طریق گنوسیس^{۵۷} (معرفت) کنار می‌رود. در واقع پس از شناخت، کثرت در جهان از بین خواهد رفت و ماهیت یکی بودن همه چیز روشن خواهد شد. ایرنائوس نیز در بیان تفکر والنتینی‌ها اذعان می‌کند که آنان معتقدند سایه‌ها و خلأ تنها مربوط به قلمرو مخلوقات هستند و نور پدر هر چیز کنار او را پر خواهد کرد (Irenaeus, 2:4:3). به عقیده والنتینوس «فقدان و نقص به دلیل ناآگاهی از پدر به وجود انسان راه یافت. از آن لحظه‌ای که پدر شناخته می‌شود، نقص وجود نخواهد داشت. نقص در کمال به اتمام

می‌رسد و از این زمان دیگر قلمرو مظاهر آشکار نیست، بلکه به سوی هارمونی وحدت حرکت خواهد کرد ... وحدت همه جا را فرا خواهد گرفت، در وحدت است که هر فردی خود را خواهد یافت، با آگاهی (گنوسیسی) است که همه خود را از کثرت به وحدت خواهند پالود ... « (انجیل حقیقت ۲۴:۲۸ و ۲۵:۱۹؛ رساله‌ای درباره رستاخیز ۴۸:۳۸ و ۴۹:۴) بنابراین جهان مادی توهمی است که با معرفت نسبت به خدا از بین خواهد رفت. برخلاف تفکر مسیحیت راست‌گیش که شکاف عمیقی میان خدا و انسان قائل است و خداوند را وجودی کاملاً دیگر می‌داند،^{۵۸} در تفکر والتینی نه تنها قلمرو کثرت از طریق معرفت از بین می‌رود، تمایز میان خود و خدا نیز برداشته می‌شود، چرا که شناخت خدا، به خدا شدن می‌انجامد. از طرفی «شناخت خود در عمیق‌ترین سطح، به طور هم‌زمان شناخت خداست. این راز معرفت است. خودشناسی، خداشناسی است. خود و الوهیت یکی هستند» (Pagels, 1989, p., xx). مطابق با انجیل فیلیپ «این امکان برای هیچ‌کس وجود ندارد که بتواند همه چیز را در قلمرو واقعی ببیند، مگر آنکه شبیه آنها شود ... اگر روح را دیدید، روح شده‌اید، اگر مسیح را دیدید، مسیح شده‌اید، اگر پدر را ببینید، پدر خواهید شد، بنابراین شما [در این موقعیت] هر چیزی را می‌بینید و خود را نمی‌بینید، درحالی‌که شما خود را می‌بینید، [زیرا] آنچه که می‌بینید خواهید شد» (انجیل فیلیپ ۲۰-۳۵: ۶۱). در متن *الوجنس*^{۵۹} آمده است: «... پریشانی بسیاری احساس کردم، به خود آمدم و نوری که مرا [درب گرفته بود] و خیری را که در درونم بود دیدم، من الهی شدم» (Turner, 1990, p. 494). اینکه با معرفت نسبت به خدا، الهی خواهیم شد، به معنای اعاده پیوند میان خود و الوهیت است.

با معرفت نسبت به حقیقت، دوگانگی رخت برمی‌بندد، زیرا از ابتدا نیز هرگز واقعاً وجود نداشته است. بدین ترتیب درک از کثرت تغییر می‌یابد و وحدت رخ می‌نماید. برای فردی که به معرفت رسیده است، دیگر هیچ فاصله‌ای میان جهان و پلروما نیست. فرد می‌تواند از طریق معرفت، حضور در قلمرو الهی را تجربه کند و با این حقیقت یکی شود.

پدر که نمونه‌اعلای کمال است، همه چیز در او و نیازمند اوست، زیرا «او کمال آنها را در خود نگه داشته است و آن را به همگان نداده است» (انجیل حقیقت ۳۸-۳۳: ۱۸) و این نشان می‌دهد که دست‌یابی به کمال و فرایند نجات تنها «در» پدر اتفاق می‌افتد و جهالت و عدم آگاهی است که ما را از او جدا می‌کند، زیرا آنان بدون اینکه خود بدانند،

در پدر هستند، از این رو «هنگامی که پدر شناخته شود، از آن لحظه به بعد هیچ‌گونه نقص و کمبودی وجود نخواهد داشت» (انجیل حقیقت ۳۱-۳۰: ۲۴).

بدین ترتیب انجیل حقیقت گویای نوعی معرفت مونیستی است که بر اساس آن، تنها یک حقیقت واحد وجود دارد و کثراتی که در عالم دیده می‌شوند، تنها جنبه‌های مختلفی از آن هستند.

سخن پایانی

همان‌طور که گفته شد دوگانه‌گرایی منحصر به فرد گنوسی‌ها، تمایز میان قلمرو روحانی و قلمرو مادی است و غالب جریان‌های گنوسی با تفکیک قلمرو خدای متعال و خدای خالق، بر این باور بوده‌اند که خدای متعال نه تنها جهان را خلق نکرده است، بلکه حتی از آن آگاه هم نیست. این تفکر، ثنوی آشکار میان آفریننده جهان (دمیورژ) و امر متعال را در پی داشت. والتینوس نیز مانند سایر گنوسی‌ها معتقد بود که خدایی که در سفر پیدایش به عنوان خدای خالق از او یاد شده است، خدایی مادون و فرودست است، اما تمایز دو قلمرو روحانی و مادی در تفکر والتینی، تمایزی مبتنی بر مکان جغرافیایی نیست، بلکه در آگاهی و شناخت است. بدین ترتیب که همه چیزها با وجود مفارقت و جدایی آشکار از امر متعال، همچنان در او و بخشی از او هستند و در واقع قدرت مطلق همه چیز را در بردارد و احاطه کرده است، در نتیجه به تمام چیزها اشراف و معرفت دارد. این امر همه موجودات از جمله دمیورژ را در ذیل قلمرو قدرت او قرار می‌دهد و خدای متعال را به قدرت برتر عالم بدل می‌کند. در عین حال پدر که همه چیز را در بر دارد، هیچ چیز بر او محیط نیست و چیزهایی که در او هستند، تنها بخش کوچکی از حقیقت‌اند و همانند ماهی در اقیانوس، نمی‌توانند حقیقتی که آنها را در بر گرفته به طور کامل درک کنند. دمیورژ نیز به دلیل همین عدم معرفت نسبت به خدای متعال، خود را خدای برتر نامید.

از طرفی والتینوس معتقد است که همه چیز در عین مفارقت از خدا، جزئی از او و از تجلیات او هستند. این جهان و هر چه در آن است، حقیقی نیست، بلکه تنها سایه و جلوه‌ای از تجلی قدرت حقیقی است. بدین ترتیب تفکر والتینی همه چیز را مستقیم یا غیرمستقیم برآمده از منبعی واحد می‌داند و هر قدرتی را در ذیل خدایی که مظهر کمال و غایت عالم است، قرار می‌دهد. در نتیجه به یقین در انجیل حقیقت و کتاب بر ضد بدعت ایرنائوس با نسخه‌ای مونیستی از گنوستیسیم روبرو هستیم و می‌توانیم با

اطمینان بیان کنیم که عقاید والتینیه اساساً به دور از دوگانه‌پرستی است که در نوع خود، تفکری نادر در ثنویت گنوسی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. واژه گنوستیسیم (Gnosticism) معرف نظامی فکری و جنبشی دینی است که از واژه یونانی گنوسیس (Gnosis) به معنای «معرفت» و «شناخت» درونی و باطنی مشتق شده است. در روزگار باستان هیچ دینی به نام گنوستیسیم وجود نداشت. در سال ۱۹۶۶ میلادی برای ارائه تعریفی قابل قبول از «گنوسیس» و «گنوستیسیم»، نخستین کنفرانس درباره گنوستیسیم در شهر مسینا (Messina) در ایتالیا برگزار شد. در این کنفرانس توافق شد که گنوستیسیم برای اشاره به نظام‌های عرفانی به کار رود که در قرن دوم میلادی رونق گرفتند و گنوسیس نیز معرفت به اسرار الهی معنا شد که محرمانه و مخصوص افراد منتخب است. شاید بتوان تفکر محوری جریان گنوسی را «در ایده بارقه الهی در انسان خلاصه نمود که از قلمروی الهی نشأت می‌گیرد و به دنیای قضا و قدر، تولد و مرگ هیوط می‌کند و برای اتحاد نهایی با همتای الهی خود، نیازمند آگاهی است» (Van Den Broek, 2006, p., 403) (404). از مهم‌ترین جریان‌های گنوسی می‌توان به پیروان شمعون موع (Simon Magus) و جریان‌هایی همچون بازبلیدیه (Basilidean)، مرقیونیه (Marcionite) و والتینیه (Valentinian) اشاره کرد.

2. Irenaeus

3. Lyon

4. *Against the Heresies*

۵. رسائل والتینیه کشف شده در نجع حمادی عبارتند از: انجیل حقیقت (Gospel of Truth)، رساله‌ای درباره رستاخیز (Treatise on the Resurrection)، رساله سه‌بخشی (Tripartite Tractate)، انجیل فیلیپ (Gospel of Philip)، تفسیر معرفت (Interpretation of Knowledge) و بیان والتینیه (Valentinian Exposition) به همراه قطعاتی درباره تدهین، تعمید و عشاء‌ریانی (Van Den Broek, 2006, p., 426).

۶. Gospel of Truth: برای والتینیه‌ها انجیل حقیقت در حکم انجیل پنجم بود (Quispel, 1996, p., 332).

7. pleroma

8. demiurge ("artisan" or "craftsman")

9. Creator

10. Κτίστες

11. Nothing

۱۲. Marcion: از شخصیت‌های تأثیرگذار در گنوستیسیم مسیحی و بنیانگذار فرقه مرقیونیه

13. Hans Jonas

14. dualism

15 . dualists

16 . monist

۱۷. *Phaedrus*: نجیب‌زاده آتنی بوده است که افلاطون در سخنانش از او یاد می‌کند.

18 . Simon Magus

19 . Antiphanes

20 . Homer

21 . Hesiod

22 . Pythagoras

23 . Empedocles

24 . Democritus

25 . Anaxagoras

26 . Cynics

27 . Plato

28 . Epicurus

29 . Aristotle

30 . Hippolytus

31 . *figuras expressas*

۳۲. ایرنائوس برای اشاره به واژه «مثال» در آراء افلاطون، از واژه «الگو» استفاده می‌کند.

33 . *Marcus Aurelius*

34 . Alexander of Aphrodisias

35 . Clement of Alexandria

36 . Tertullian

37 . monistic

38 . interpretation of Knowledge

39 . A Valentinian Exposition

۴۰. *Monad*: جوهر الهی است، در برخی نظام‌های گنوسی، وجود متعالی با این نام شناخته می‌شود که وجودی مطلق و ازلی است. والنتینوس می‌اندیشید که مونا، منبع متعالی پلروما و کمال الوهیت است.

41 . *Tripartite Tractate*

42 . Aeons

43 . Flavia Sophe

۴۴. *Sophia*: طبق اساطیر گنوسی مربوط به پلروما، پدر ایده داشتن «موجودی شبیه خویش» را تصور نمود و «بلافاصله خود را به متابه بشری جاوید و دو جنسه متجلی ساخت». جنبه مؤنث این تجلی سوفیای همه‌چیز *dانا* نام دارد.

45 . Wisdom

46 . logos

47 . Saklas

48 . Yaldabaoth

49 . Demiurge

۵۰. والتینی‌ها قلمرو الهی را فراگیر (Fullness) و سایر گنوسی‌ها آن را تمامیت (Entirety) نامیده‌اند (Brakke, p., 78). اما به‌طور کلی از قلمرو الهی تحت عنوان پلروما یاد می‌شود.

51 . Treatise on the Resurrection

52 . Craftsman, Demiurge

53 . Gospel of Philip

54 . syzygy (pair)

55 . form

56 . substance

57 . Gnosis

۵۸. انسان در مسیحیت راست‌گیش، آلوده به گناه نخستین است که همین امر رنج و مرگ را برای او رقم زده است و جایگاه او را در مقابل خدا به کلی متفاوت ساخته است، درحالی‌که در گنوستیسیم آنچه سبب رنج انسان می‌شود، جهل است نه گناه و کسی که به معرفت دست نیافته باشد، نمی‌تواند کمال را تجربه کند.

۵۹. Allogenes: به معنای «بیگانه» و «کسی از نسل دیگر» است. این متن، از متون کشف شده در نجع‌حمادی است.

منابع

- ایلخانی، محمد، *متافیزیک بوئتیوس (بخشی در فلسفه و کلام مسیحی)*، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۸۰.
- برن، ژان؛ ۱۳۶۲، *فلسفه رواقی*، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، چاپ دوم، کتاب‌های سیمرخ، تهران، ۱۳۶۲.
- *کتاب مقدس*، ترجمه از زبان‌های عبرانی و کلدانی و یونانی از سوی انجمن پخش کتب مقدسه، بریتانیا، ۱۹۶۳.
- هالروید، استوارت، *ادبیات گنوسی*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق، چاپ دوم انتشارات هیرمند، ۱۳۹۶.
- ولفسن، هری اوسترین، *فلسفه آباء کلیسا*، ترجمه علی شهبازی، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۹.
- Attridge, Harold W. and George W. MacRae; 1990, "Gospel of Truth" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.

- Attridge, Harold W. and Mueller, Dieter; 1990, "Tripartite Tractate" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.
- Baker, Karen; 2007, *Roots of Gnosticism*, Liberty University.
- Bentley, Layton; 1987, *The Gnostic Scriptures*, New York.
- Bloom, Harold; 1992, *The American Religion*, New York, Chu Hartley Publishers.
- Brakke, David; 2015, *Gnosticism: From Nag Hammadi to the Gospel of Judas*, The Great Courses, United States of America.
- Craig, Edward; 1998, "Monism" in *Routledge Encyclopedia Philosophy*, London & New York, Routledge.
- Grant, Robert M.; ed. 1961, *Gnosticism: A Source Book of Heretical Writings from the Early Christian Period*, New York: Harper & Brothers.
- Filoramo, Giovanni; 1990, *A History of Gnosticism*, Oxford.
- Hedrick, Charles W and Robert Hodgson. Jr.; ed.1986, *Nag Hammadi, Gnosticism, and Early Christianity*. Peabody, MA: Hendrickson.
- Irenaeus; 1867, "Irenaeus: Against Heresies" in *The Apostolic Fathers with Justin Martyr and Irenaeus*, Vol. 1. Edited by Philip Schaff, Edinburgh.
- Isenberg, Wesley W.; 1990, "The Gospel of Philip" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.
- Jonas, Hans; 1963, *The Gnostic Religion: The Message of the Alien God*. Third Edition, Boston, Beacon Press.
- Lambdin, Thomas O.; 1990, "The Gospel of Thomas" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.
- Merkur, Daniel; 1993, *Gnosis: An Esoteric Tradition of Mystical Visions and Unions*, State University of New York Press.
- Meyer, Marvin; 2003, "Gnosticism, Gnostics, and the Gnostic Bible" in *The Gnostic Bible*, ed. Willis Bamstone & Marvin Meyer, Shambhala, Boston & London.
- Owens, Lance S.; 2013, "Foreword" in *The Search for Roots*, Alfred Ribl, Second Printing, Published by Gnosis Archive Books.
- Owens, Lance S.; 3rd ed 1988, "An Introduction to Gnosticism and The Nag Hammadi Library" in *The Nag Hammadi Library*, edited by James M. Rabinson.
- Pagels, Elaine; 1989, *The Gnostic Gospels*, Vintage Books.
- Peel, Malcolm L.; 1990, "Treatise on the Resurrection" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.
- Quispel, Gilles.1996, "The Original Doctrine of Valentinus the Gnostic", *Vigiliae Christianae*, Vol. 50, No. 4, pp. 327-352.

- Rudolph, Kurt; 1983, *Gnosis*, trans. and ed. Robert McLachlan Wilson (San Francisco: Harper & Row).
- Schmithals, Walter; 1971, *Gnosticism in Corinth: An Investigation of the Letters to the Corinthians*, trans. John E. Steely, Nashville, TN: Abingdon.
- Schoedel, William; 1980, "Gnostic Monism and the Gospel of Truth" in *The Rediscovery of Gnosticism*, Vol.1: The School of Valentinus, edited by Bentley Layton, E.J.Brill. Leiden.
- Turner, John D.; 1990, "A Valentinian Exposition" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.
- Turner, John D. and Orval S. Wintermute; 1990, "Allogenes" in *The Nag Hammadi Library in English*, edited by James M. Rabinson, Harper Collins.
- Van Den Broek, Roelof; 2006, "Gnosticism I: Gnostic Religion" in *Dictionary of Gnosis & Western Esotericism*, edited by Wouter J. Hanegraaff, Koninklijke Brill NV, Leiden, The Netherlands.
- Walker, Benjamin; 1983, *Gnosticism (It's History and Influence)*, Britain, The Aquarian Press.
- Wilson, R. McLachlan; 1958, *The Gnostic Problem: A Study of the Relations between Hellenistic Judaism and the Gnostic Heresy*, London: Mowbray.